

وَأَعَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْحَبِيلَ قَرِي

و اما در مورد نفس من از معنای بیخ

ضَيْفُ الْكَيْسِ سِوَى غَيْرِ مَحْتَسِمٍ

همه نزاری که آن همه نیکه فروزاده بود بر سر من ماطلبیده

لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أُنَى مَاءٍ وَقَسْنُ

اگر بودم می دانم بر سر کله فروز که همکارا به برت یا بهر کمال است یا معنی

كُنْتُ سِرًّا بَدَأَ مِنْهُ بِالْكَتْمِ

میگویند من بر سر الظاهر شده بودم از ایمان مهابت بودم

مَنْ لِي بِرَدِّ حِجَابٍ مِنْ غَوَائِبِهَا

بست مرا بردارون سر کشیده های همین نفس را از ضلالت های همین نفس

كَمَا يُرَدُّ حِجَابَ النَّيْلِ بِاللَّجِيمِ

بجای که رو کرده شده است بر شش های اسب را بجایم

فَلَا تَرْمِ بِالْمَعَاصِي كَسْرَ شَهْوَتِنَا

سر طلب ماعن تو بپس معر شدن آن زوایای نفس را

ان

إِنَّ الطَّعَامَ يَقْوَى شَهْوَةَ النَّفْسِ

بدرست طعام قوی یکداند از زوایای نفس حیوان را

وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ أَنْ تَهْمَلَهُ شَبَّ عَلَى

نفس مثل طفل است اگر گذاری تو همین نفس را در بیری میکند

حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطُّهُ يَتَّقِمُ

بزدوستی و تن بر شیر میخورد که اگر شیرش قطع شود طفل را این بازی است

فَأَصْرَفَ هَوَاهُ وَأَحْضَرَ نَفْسَهُ

بس کرد آنی تو هواهای نفس را حاضر شوی تو از نیکه و شر و نفس همین بهر

إِنَّ الْهَوَى مَاتُوكَى يُصِرُّ أَوْ يَصْمُ

بدرست هوای نفس آن جزیت را اودا شود یصم می کشد یا یصیر نا می کشد

وَسَرَّعَهَا وَهِيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ

چراغ تو همین است این عمل هر دو را و همین در عمل که در ساید است یعنی قبول عمل کند

وَأِنْ هِيَ اسْتَحَلَّتِ الرِّعَى فَلَا تَسِيمُ

و اگر همین بطلب صلوات کند نفس هر عی را یعنی صلوات جویری را